

مرهون صورتهای مختلف آنهاست و ما چون تا اندازه‌ای در اطراف این بحث در مقاله پنجم بگفتگو پرداخته‌ایم دیگر از تکرار خودداری مینمائیم.

### علت غائی

چنانکه گفته شد ما در افعال اختیاریه خودمان که معمولاً با تفکر و تروی برای رفع احتیاجات وجودی انجام میدهیم غایت و غرض داریم که باوی نقص خود را تکمیل مینمائیم - میخوریم برای اینکه سیری را بجای گرسنگی بگذاریم، میخواستیم برای اینکه بیاسائیم، راه میرویم برای اینکه بمقصد برسیم و... ولی آیا همه کارهای اختیاری ما همین خاصه را دارند با اینکه کارهای اختیاری بسیاری داریم که از راه گزاف انجام میگیرد و در دنباله آنها غایتی یافت نمیشود مانند بازیها و حرکات بیسوده کودکان مانند بازیهایی که از روی عادت با سر و صورت ودست میکنیم و مانند نفسهایی که بیفکر میکشیم و جز آنها؟ و آیا در غیر مورد افعال اختیاریه، اینهمه کارهای بیشمار که در جهان هستی و در گاهواره طبیعت انجام میگیرد در حالیکه کمترین شعوری در آنها سراغ گرفته نشده باز هم غایت دارند؟ و آیا خدای جهانیان در آفرینش جهان غایت داشته و دارد؟ پاسخ این پرسشهای سه‌گانه مثبت است و اینک توضیح میدهیم:

۷- قبلاً گفتیم که موضوع تقسیم علت بعلل چهارگانه معروف؛ اولین بار از طرف ارسطو بیان شده و گفتیم که قدر متیقن است که اگر فاعل را انسان یا وجودی شبیه به انسان بدانیم که دارای حالاتی شبیه به حالات انسان بوده باشد و فعل را نیز از نوع تصرف در ماده خارجی بدانیم موضوع علل چهارگانه قابل تصدیق است. در اینجا سه سؤال مهم راجع بعلت غائی پیش میآید یکی راجع بنوع انسان و دیگری راجع به طبیعت بیروح و دیگری راجع به مبدأ کل و صانع کل. سؤال اول اینست که انسان بسیاری از افعال ارادی و اختیاری خود را انجام میدهد که عبث و لغو است مانند بازی با ریش و انگشتان که هیچ سود و غایتی را دربر ندارد پس چگونه میتوان گفت جمیع افعال ارادی و اختیاری انسان بخاطر غایتی انجام میگیرد؟ سؤال دوم اینست که در طبیعت بیجان یعنی موادی که احساس و ادراک ندارند مانند جمادات و نباتات، فرض علت غائی چگونه قابل تصور است؟ سؤال سوم اینست که مبدأ کل و صانع کل که فعلش از نوع تصرف در ماده نیست بلکه تمام مأمور از ماده و غیر ماده با نظام محفوظ و مرتبی که دارند فعل او بشمار میروند غایتی دارد؟ در متن بهر سه سؤال مشروحاً پاسخ داده شده است.

(۱)

در مورد کارهای بیپهوده و گزاف با تأمل کمی میتوان بغایت و آرمان پی برد زیرا لزوم ندارد که هرغایت غایت اجتماعی و با فکر تفصیلی که عقلای اجتماع بکار می‌بندند بوده باشد. بچه و کودک از راه زیادتی انرژی حرکت زیاد خواسته و از شکل حرکت يك التذاذ خیالی دارد و این خود غایتی است و همچنین ما در موارد عادیات خودمان بواسطه رسوخ صورت فعل در متخیله از صورت حرکت و کار مخصوص لذت میبریم و این خود غایتی است. و همچنین در امثال نفس زدن و چشمک زدن، آسایش طبیعی مییابیم و این خود يك غایتی است. و البته کار اختیاری تنها شعور و اراده لازم دارد نه فکر تفصیلی چنانکه ما با اختیار سخن میگوئیم در حالیکه نسبت بچیدن حرف پهلوی حرف، در کلمات و جمل اعمال فکر نمیکنیم. پس همه افعال اختیاریه غایت دارند.

(۲)

هرغایتی<sup>۸</sup> که ما از فعلی از افعال اختیار خود میخواهیم چیزی

۸- این قسمت مربوط به سؤال دومی است که قبلاً در متن طرح شد و آن این بود: «آیا اینهمه کارهای بیشمار که در جهان هستی و در گاهواره طبیعت انجام می‌گیرد در حالیکه کمترین شعوری در آنها سراغ گسرفته نمیشود غایت دارند؟». موضوع این سؤال اصل غایت یا اصل علت غائی خوانده میشود و در حقیقت انسان میخواهد بفهمد که آیا طبیعت بیجان نیز مثل خود او همواره در تمقیب هدف است یا نیست؟ پاسخ باین سؤال امر آسانی نیست زیرا از یکطرف برای انسان مشکل بنظر می‌رسد که بتواند فعالیتهای طبیعت بیجان را برای رسیدن بههدف و نیل بغایت معین توجیه کند و از طرف دیگر انسان، هم‌آهنگیها و توافقهائی بین اجزاء طبیعت مشاهده میکند و فعالیتهای طبیعت را همواره تحت انتظام می‌بیند بطوریکه همواره نتیجه این توافقهها و هم‌آهنگیها هدفهای خاصی است و انسان نمیتواند بپذیرد که بدون آنکه در طبیعت هدف‌گیری شده باشد این توافقهها و هم‌آهنگیها حاصل شده باشد. بملاوه انسان در برخی موارد یا همه موارد طبیعت را در يك خط‌سیر تکاملی جهت‌داری مشاهده میکند و این خود دلیل است بر اینکه طبیعت بنقطه معینی متوجه است و سیر خود را برای رسیدن به آن نقطه آغاز میکند و ادامه میدهد.

فلاسفه در مقام پاسخ باین سؤال دو دسته شده‌اند. برخی اصل غایت را پذیرفته و برخی دیگر آن را نفی کرده‌اند. غالب حکماء الهی طرفدار اصل غایت بشمار میروند ولی مادیین عموماً منکر آن هستند.

در میان فلاسفه قبل از میلاد مطابق نقل قدما ذیمقراطیس و انبازدلس منکر اصل علت غائی بوده‌اند. ذیمقراطیس که ضمناً دارای نظریه آتمیسم نیز بوده مدعی<sup>۹</sup>

است که او را برای تأمین احتیاج وجودی می‌خواهیم گرسنه‌ایم و با خوردن غذا سیری می‌خواهیم، تشنه‌ایم و با نوشیدن آب سیراب شدن می‌طلبیم و همچنین یعنی ما ناقصیم و با غایت فعل، خودمان را تکمیل مینمائیم ساده‌تر بگوئیم نسبت غایت بما که فاعل هستیم نسبت کمال است بنقص.

و از همین راه ما طبق قانون تکامل عمومی خواهان کمال خود

→ بوده که تکون جهان با همه انتظامی که امروز در آن مشاهده میشود در ابتدا بحسب اتفاق صورت گرفته باین ترتیب که ذرات آتمی که مبادی اصلی و سنگهای اولی کاخ اینجهانند روی خاصیت ذاتی خود در حرکت دائم بوده و در فضا پراکنده بوده‌اند و حرکاتی بدون نظم و ترتیب داشته‌اند و بحسب اتفاق (بدون هدف‌گیری) برخی با برخی دیگر تصادم کرده و مجتمع شده‌اند و به نسبت‌های ممین با یکدیگر ترکیب شده‌اند و از اینجا مرکبات تشکیل یافته است. دیمقراطیس منکر علت فاعلی و ضرورت علی و معلولی نبوده بلکه منکر علت غائی بوده است. مطابق نقل قدس دیمقراطیس در تکون نبات و حیوان قائل باتفاق نبوده و اصل غائیت را در مورد این دو قبول داشته است.

انبیاذ قلس بطور دیگری تکون عالم را بلاغایت توجیه میکرده است بمعنیه وی عناصر اولیه بسیطه عالم آب و هوا و خاک و آتش است و همه مرکبات از ترکیبات مختلف این چهار عنصر که چهار طبع مختلف دارند تشکیل یافته‌اند و این ترکیبات گوناگون همه از روی اتفاق یعنی بدون هدف‌گیری صورت گرفته و هر مرکبی که بحسب اتفاق دارای ساختمانی محکم بوده باقی مانده و آنکه چنین نبوده فانی شده و در میان این مرکبات آندسته که بحسب اتفاق دارای خاصیت تولید مثل و تناسل شده‌اند مثل نباتات و حیوانات نوعشان باینوسیله محفوظ مانده و آندسته که فاقد این استعداد بوده و چنین اتفاقی برای آنها رخ نداده نتوانسته‌اند نوع خود را از این راه حفظ کنند.

و چون طبیعت گنجایش حفظ و نگهداری همه این انواع را نداشته تراحم رخ داده و در این تراحم و کشمکش روی ناموس «بقاء اصلح»، آن نوع که بحسب اتفاق دارای تجهیزات کاملتری بوده و برای بقاء اصلح بوده باقی مانده و سایر انواع منقرض شده‌اند.

قبول و عدم قبول اصل غائیت در فرضیه تکون عالم و همچنین در فرضیه‌های جزئی مربوط بموجودات خاص تأثیر بسزائی دارد و شایدخواننده محترم واقف باشد که در زمینه تکون عالم و پیدایش جهان چه اندازه نظریه‌های مختلف ابراز شده و برخی از فرضیه‌های علماء جدید در اینزمینه مشابه است با فرضیه دیمقراطیس و انبذ قلس و ما البته در مقاله ۱۰ که جای اینمطلب است آنها را طرح خواهیم کرد در اینجا فقط بآنچه مربوط بقانون علیت است تحت عنوان ذیل بیان میکنیم و ضمناً مقدمه‌ای برای مطالب مقاله ۱۰ خواهد بود.

۱- رابطه غایت و شعور و ادراک.

۲- رابطه غایت و فعل.

۳- علت غائی و علت فاعلی.

هستیم و از این روی از فعالیت‌های وجودی خود آنچه می‌تواند کمال مزبور را بوجود آورد و با آن مرتبط است در راه آن بمصرف رسانیده و آنرا بوجود آورده و کمال خود را می‌یابیم. برای رسیدن بمکانی راه می‌رویم، برای بدست آوردن سیری دست و دهانرا بکار

#### ۴- اصل تنظیم‌کننده.

##### غایت و شعور و ادراک

منکرین اصل غایت ادله‌ای برای مدعای خود آورده‌اند. از جمله اینکه همانطوریکه در طبیعت برای حیات و صحت و کمال، نظامی هست برای نقص و فساد و موت نیز نظامی معین است و اگر نظام و انتظام دلیل بر این است که طبیعت هدف دارد میبایست در مورد این امور نیز هدف داشته باشد و حال آنکه معنی ندارد که طبیعت فنا و زوال و فساد و بالاخره عدم را هدف قرار دهد. و از جمله، اینکه در طبیعت بی‌نظمی‌هایی احياناً مشاهده میشود که با هدف‌گیری طبیعت ناسازگار است و از جمله، اینکه طبیعت در برخی موارد دو اثر مختلف و متناقض از خود نشان میدهد که با هدف‌داری وی ناسازگار است. و عمده دلیلی که منکرین غایت آورده‌اند این است که غایت و هدف‌داری از خواص معینه شعور و ادراک و اطلاع است و در موجودیکه فاقد شعور و اطلاع است توجه به هدف معنا ندارد. و چون طبیعت بیجان فاقد شعور است پس فاقد غایت است. پس تمام هدفها و غایاتیکه از انتظام طبیعت پیدا میشود بحسب تضاد و اتفاق است.

این اشکال همان شبهه ابتدائی است که بذهن همه کس میرسد و فلسفه منکرین غایت از دوهزار سال پیش این اشکال را با سایر اشکالاتیکه در بالا اشاره شد در کتب خود ذکر کرده‌اند.

اکنون ما باید در مورد افعال غائی موجودات ذیشعور که غائی بودن آنها مورد اتفاق همه است سبر و تقسیمی بعمل آوریم تا بلکه بتوانیم مناط حقیقی غایت را بدست آوریم و بفهمیم که شعور و اطلاع از غایت در مناط غایت دخالت دارد یا ندارد.

در افعالی که انسان برای غایتها و هدفهای معین انجام میدهد مثل آنکه غذا می‌خورد برای آنکه سیر شود، می‌خواهد برای آنکه بیاساید، در مسابقات شرکت میکند برای آنکه برتری خود را ثابت کند، کتاب می‌خواند برای آنکه از موضوع آگاه شود، و هزارها کار دیگر ... چندین خصوصیت هست:

- ۱- فاعل، انسان است.
  - ۲- فاعل از کار خود و نتیجه کار خود اطلاع دارد.
  - ۳- عامل اجرای کار، اراده است.
  - ۴- فاعل از رسیدن به نتیجه کار لذت و از نرسیدن پآن رنج میبرد.
  - ۵- فاعل متوجه به هدف است و در میان کارهاییکه از وی صحت صدور دارد کار معین را از آنجهت انتخاب میکند که معبر و وسیله رسیدن به هدف است.
  - ۶- فاعل باینوسیله احتیاج خود را رفع و نقص خود را تکمیل میکند.
- در انسان همه این امور با یکدیگر جمع است و همه این امور دخالت دارند. تا انسان يك فعل غائی را انجام می‌دهد. و حالا باید دید آنچه مناط غایت است —

میاندازیم... پس در حقیقت فعل خود را تبدیل بغایت (شکل کامل وجود خودمان) مینمائیم: و از این راه حقیقت غایت عبارت است از صورت کاملتر وجود هرچیزی که در راه تکامل افتاده صورت ناقصتر موجود خود را تبدیل بوی نماید.

— چیست؟ و آیا همه این امور در مناط غایت دخیل هستند و یا آنکه غایت متقوم به بعضی از این امور است و برخی دیگر در غایت دخیل نیستند بلکه خصوصیت انسان است که وجود بعضی دیگر را ایجاب میکند. برای کشف این منظور باید بیک تجربه ذهنی و خیالی که منطقیین نام آن را سیر و تقسیم گذاشته‌اند دست میزنیم. اول فرض میکنیم که فاعل، انسان نیست ولی سایر جنبه‌ها از شعور و اراده و لذت و توجه به هدف و استكمال همه جمع است در اینجا باسانی میفهمیم که انسان بودن فاعل در غائی بودن فعل دخالت ندارد و چنین فعلی البته غائی است هرچند فاعل آن، موجود دیگری غیر از انسان باشد.

برای مرتبه دوم فرض میکنیم که فاعل لذت و رنج نمیرد ولی سایر جنبه‌ها محفوظ است در اینجا نیز باسانی میفهمیم که باز فعل غائی است و وجود لذت و رنج در مناط غائی بودن دخیل نیست.

برای مرتبه سوم فرض میکنیم که عامل اجراء اراده نیست یعنی آن موجود انسان یا غیر انسان که از غایت و وسیله آگاه و مطلع است و با آن غایت استكمال میکند بدون آنکه اراده کند و تصمیم بگیرد با یک نیروی داخلی طبیعی متوجه هدف میشود و از وسیله عبور میکند و خود را به هدف میرساند باز می‌بینیم که غائی بودن فعل محفوظ است.

برای مرتبه چهارم فرض میکنیم که توجه به هدف و حرکت بسوی او و استكمال هست ولی شعور و اطلاع نیست باز هم می‌بینیم که غایت فعل محفوظ است و فعل برای آنهدف واقع شده.

ولی اگر فرض را عکس کنیم یعنی توجه به نقطه ممین را که منجر بانتخاب وسیله میشود و همچنین استكمال فاعل را بگیریم و سایر جنبه‌ها را محفوظ نگهداریم خواهیم دید که غایت محفوظ نمیماند پس از اینجا میفهمیم که آنچه در غایت دخیل است فقط دو جنبه آخری است و چون این دو جنبه از یکدیگر در خارج منفک نمیشود میتوان گفت که هر دو یکی است. و آنچه روح غایت را تشکیل میدهد اینست که موجود متحول متکامل در یک جهت ممین که همان جهت سیرکمالی خویش است سیرکند و فعالیت‌هایش همه مقدمه رسیدن بان کمال واقع شود. و همانطوریکه در متن بیان شده: حقیقت غایت عبارت است از صورت کاملتر وجود چیزی که در راه تکامل افتاده و صورت ناقصتر موجود خود را تبدیل بوی نماید.

طرز هدف‌گیری در انسان یکی از مصادیق اصل غایت و تمقیب هدف در طبیعت است آنچه در طبیعت حکمفرما است اصل تکامل است. این تکامل در موجودات بیروح و بیجان بنحوی و در حیوانات که دارای غرائز بشمار هستند بنحو دیگر و در انسان که دارای هوش و عقل و ادراک مخصوص است بنحو دیگر صورت میگیرد. آنچه را که سایر موجودات بحکم طبیعت یا بحکم فریزه انجام میدهند انسان موظف است که در پرتو اندیشه و عقل و اراده انجام دهد طرز هدف‌گیری انسان باین نحو —

واز این بیان روشن میشود که در جهان طبیعت که قانون تکامل عمومی حکمفرما است همه علل طبیعی در کارها و فعالیتهای خود در واقع، غایت و آرمان را دارند و هر شکل کامل وجودی، علت غائی شکل ناقص پیشین خود می باشد که علتش منظور داشته

→ است که در پرتو هوش اندیشه، هدف کمالی خویش را تشخیص میدهد و میل و اشتیاقش نسبت باو تحریک میشود و آنگاه در اندیشه فرو میرود که بچه وسیله بآن مقصود برسد بهترین وسیله ای که بنظرش رسید اراده اش متوجه او میشود و آنرا انتخاب میکند و بسوی هدف میشتابد. در انسان کمال وسیله هدف است. وسیله واقع شدن کار در انسان باین نحو است که با تصور و اندیشه و میل به هدف و تصدیق بوسیله بودن وسیله، اراده وسیله تولید میشود و بالنتیجه وسیله ایجاد میشود. مثلاً از تصور و اشتیاق بسیری و تصدیق باینکه دست دراز کردن، وسیله اینهدف است اراده دست بردن بسوی غذا پیدا میشود روی اینجهت ما میگوئیم که دست بردن بسوی غذا «برای» سیر شدن انجام گرفت. حالا اگر فرض کنیم اینعمل نیز مثل هزاران هزار عمل دیگر که در وجود خود انسان و سایر حیوانات، مخفی از شعور انجام مییابد و همه وسیله سیر شدن یا ماندن است انجام میگرفت و طبیعت آنرا بمسئله عقل و ادراک و اراده انسان واگذار نکرده بود آیا واقماً در آنصورت اینعمل غائی نبود؟! چه فرق است بین حرکت دست انسان و ترشحات غده بزاق که برای کمک هضم انجام مییابد؟ چه فرقی هست بین جویدن غذا بوسیله دندان که با اراده و اطلاع انجام میگیرد یا زیرورکردنهای متوالی معده که بهمین منظور صورت میگیرد؟ چه فرقی هست بین حرکت دست بسوی غذا و حرکت مخصوص لوله مری برای رساندن غذا از حلق بمعده؟

### غایت و فعل

فعل و غایت نسبت بیکدیگر علیت متقابل دارند یعنی هم فعل علت غایت است و هم غایت؛ علت فعل، ولی اینعلیت متقابل از قبیل دور که امری محال است نیست. چنانکه قبلاً تحقیق شد معنای علیت صرفاً این نیست که دو چیز دائماً متعاقب یا مقارن یکدیگر پیدا شوند. رابطه علیت، یک رابطه واقعی است بین وجود علت و وجود معلول، باینمعنی که وجود معلول ناشی از وجود علت و متکی بعلت است. و قدر متیقن اینست که در مورد هر علت و معلولی این قضیه صادق است که اگر علت وجود نمیداشت معلول وجود پیدا نمیکرد ولی هرگز صادق نیست که اگر معلول وجود پیدا نمیکرد علت وجود پیدا نمیکرد یعنی معلول در وجود و واقعیت خود وابسته و نیازمند بعلت است ولی علت در وجود و واقعیت خود مستقل و بی نیاز از معلول است.

حالا باید ببینیم که علیت متقابل و نیازمندی متقابل که بین فعل و غایت هست چگونه است؟ در اینکه فعل علت و شرط وجود غایت است شك و تردیدی نیست زیرا مسلماً اگر فعل وجود پیدا نکند غایت وجود پیدا نمیکنند مثلاً اگر انسان غذا نخورد سیر نمیشود و اگر سنگی که از بالا بپائین حرکت میکنند مسافت بین راه را طی نکنند بمركز نمیرسد. پس علیت و دخالت فعل در وجود غایت بطور واضح محرز است و منکرین غایت نیز آن را قبول دارند. ولی علیت و دخالت غایت →

است و البته مفهوم منظور داشتن در اینجا «بفکر افتادن و بخاطر سپردن» نیست بلکه رابطه مخصوص واقعی است که میان ناقص و کامل بوده و ناقص را بسوی کامل رهبری نموده و میراند و غایت فکری نیز در افعال اختیاریه ما یکی از مصادیق این حقیقت است.

→ در وجود فعل باین نحو نیست که وجود خارجی غایت که مؤخر است از وجود فعل علت وجود فعل باشد زیرا این محال و ممتنع است بلکه باین نحو است که وجود غایت در مرتبه وجود فاعل، علت وجود فعل است و بعبارت دیگر توجه فاعل بنهایت علت وجود فعل است و اگر این توجه و میل بنهایت در فاعل نبود هرگز فعل وجود خارجی پیدا نمیکرد مثلاً انسانی که غذا میخورد برای آنکه سیر بشود اول بجانب سیر شدن متوجه میشود و بطرف سیر شدن حرکت میکند و غذا خوردن از آن جهت وجود پیدا میکند که وسیله سیر شدن و معبر سیر شدن است و بعبارت دیگر مسافتی است که انسان باید طی کند تا بسیر شدن برسد و همچنین سنگی که از بالا بطرف مرکز زمین میآید متمایل و متوجه بمرکز زمین است (خواه آنکه مبدأ میل در سنگ باشد یا در زمین) و مسافت بین راه را از آن جهت طی میکند که بمرکز زمین جذب شود و اگر این جذب و انجذاب بین سنگ و مرکز زمین که نتیجه اش رسیدن سنگ به زمین است نبود و بعبارت دیگر اگر توجه سنگ بمرکز زمین نبود مسافت بین راه طی نمیشد پس همانطوریکه صادق است که اگر طی مسافت بین راه نباشد رسیدن بمرکز محقق نمیشود ایضاً صحیح است که اگر رسیدن بمرکز نباشد طی مسافت بین راه وجود نمی یابد یعنی بین این دو، علیت متقابل برقرار است.

#### علت غائی و علت فاعلی

ممکن است که این تصور برای بعضی پیش آید که فرض علت غائی با فرض علت فاعلی منافی است (چنانکه این توهم برای برخی پیش آمده) زیرا علت فاعلی همان است که وجود دهنده معلول است و بدیهی است که یک شیء نمیتواند دو علت وجود دهنده داشته باشد یعنی هم وجودش معلول علت فاعلی باشد و هم معلول علت غائی.

پاسخ این توهم از آنچه قبلاً در مقام بیان رابطه فعل و غایت گفتیم معلوم شد زیرا معلوم شد که تأثیر علت غائی و علت فاعلی در عرض یکدیگر نیست که منافی با یکدیگر باشد بلکه در طول یکدیگر است و علت غائی مکمل علت فاعلی است یعنی علت فاعلی قطع نظر از علت غائی فاعل بالقوه است نه بالفعل و ناقص است نه کامل و با علت غائی منافی است که فاعل تمام و علت تامه میشود. حکما گفته اند که علت غائی مکمل فاعلیت فاعل است و این دو در یکدیگر مندرجند.

سخت تر از این اشکال اینست که بگوئیم چون اصل غائیت مستلزم انتخاب وسیله است پس مستلزم اختیار است و چون اختیار منافی با جبر و ضرورت علی و معلولی است پس اصل غائیت منافی با ضرورت علی و معلولی است و از طرف دیگر اصل ضرورت علی و معلولی پایه نظام قطعی موجودات است پس اصل غائیت منافی با نظام قطعی موجودات است.

پاسخ این اشکال نیز از آنچه در مقاله ۸ و این مقاله گفته شد روشن است و ما ثابت کردیم که اختیار در انسان منافی با ضرورت علی و معلولی نیست بلکه ثابت →

از این روی که موجودات این جهان فعل خداوند آفریدگار میباشند و هر واحد از آنها غایتی دارد پس فعل خدای پاک نیز بی غایت نخواهد بود. ولی این غایت، تنها برای فعل، غایت شمرده میشود یعنی غایت آفرینش است نه غایت آفریدگار. زیرا

→ کردیم که نفی ضرورت علی و معلولی منافی با اختیار و آزادی انسان است تا چه رسد بنوع انتخاب و اختیاری که طبیعت در سیر تکاملی خویش میکند. بنابر اصل غایت نظام قطعی علی و معلولی موجودات، صورت کاملتری بخود میگیرد زیرا ما اگر در قانون علیت تنها علت فاعلی را دخیل بدانیم یعنی علل فاعلیه را بلاغایت و بلاهدف بدانیم هرچند موجودات همه با یکدیگر مرتبط و متصل خواهند بود ولی روابط منحصر خواهد بود بروابطی که بین هر فعل و فاعل بلاواسطه خودش هست ولی بنا بر اصل غایت علاوه بر رابطه‌ایکه همواره بین فعل و فاعل هست یک رابطه خاصی نیز بین هر فاعل و نتیجه فعل هست و مثل اینستکه یک نوع جذب و انجذابی بین این دو برقرار است و بعبارت دیگر بنا بر انکار اصل علت غائی یگانه چیزیکه حوادث را بجلو میبرد رابطه‌ای است که بین حوادث حاضر و بین حوادث گذشته است و این حوادث گذشته است که در پشت سر این حوادث واقع شده‌اند و آنها را از عقب میرانند ولی بنا بر اصل غایت حوادث آینده نیز بنحوی دخالت دارند و مثل اینست که از جلو؛ این حوادث را میکشند. البته بنا بر قبول اصل غایت (که چاره‌ئی از قبولش نیست) یک مسئله دیگر پیدا میشود و آن اینکه آیا سلسله غایات منتهای است یا غیرمنتهای و بعبارت دیگر آیا همانطوریکه سلسله علل (علل فاعلی) منتهی میشود بعلت بالذات و علة‌العلل، سلسله غایات نیز منتهی میشود. بغایت بالذات و غایة‌الغایات یا نه؟ و بنابر فرض دوم آیا غایة‌الغایات همواره همراه همه غایات نامتنهای است یا نه؟ حل این مسئله را از مقاله ۱۴ باید بخواهیم.

#### اصل تنظیم کننده

مطابق آنچه قبلاً گفتیم حقیقت غایت متقوم باینست که علت توجه بغایت داشته باشد و برای رسیدن بغایت راه و مسافتی را طی کند و وسیله را که همان فعل و کار است بکار ببرد و گفتیم که غایت متقوم بشعور و اطلاع فاعل از غایت نیست.

در اینجا یک سؤال باقی میماند و آن اینست که اگر فرض کنیم که در طبیعت خاصیت ذاتی هر ماده‌ای توجه بغایت خاص است و همان توجه بغایت خاص حرکت آن ماده را تنظیم و تعیین میکند و آنرا در جهت معین بحرکت می‌آورد و آن ماده نیز همواره در همان جهت معین بحرکت خویش ادامه میدهد البته مطلب تمام است و حال آنکه آنچه در طبیعت مشاهده میشود غیر از این است در طبیعت انتظامات و توافقه‌ها و هم‌آهنگیها بین اجزاء طبیعت دیده میشود که همواره منجر بههدف معین میشود در طبیعت موجوداتی مشاهده میشود که از میلیاردها جزء مادی ترکیب یافته‌اند و مجموعاً یک واحد را تشکیل داده‌اند و در یک خط‌سیر تکاملی سیر می‌کنند و همواره بنفع بقاء خود فعالیتها میکنند و مواد داخلی و مواد خارجی را بطرزهای عجیب و حیرت‌آوری استخدام میکنند چنانکه از مطالعه عالم نباتات و حیوانات پیدا است. تنها →



- غایت فاعل بمعنایی که اثبات کردیم کمالی است که نقص فاعل را ترمیم مینماید و برای خدای آفریدگار نقص نمیتوان فرض کرد. آری فلسفه عالیّه در مورد آفریدگار بیک معنی باریکتر که از سطح این بحث بالاتر است غرض و غایتی اثبات میکند.
- از بررسی حقیقت غایت دو نظریه ذیل استنتاج میشود:
- ۱- در جهان هستی اتفاق وجود ندارد.
  - ۲- بخت خوب یا بد (شانس) موهوم و بی حقیقت است.

### اتفاق

ما میگوئیم سال گذشته بار درختان خوب بود و کمک شایانی باقتصاد ما میکرد ولی اتفاقاً سرمای آخر بهار یا تگرگت اول تابستان محصول سردرخت را از میان برده، برشد اقتصاد لطمه زد.

→ مطالعه يك برگ از برگهای درختان سبز کافی است که يك دفتر از این تشکیلات و انتظامات را بما نشان بدهد در مواردیکه طبیعت با هزارها هزار اقسام فعالیت نسبت متساوی دارد فقط آن فعالیت را بخرج میدهد که وی را بمقصد و هدف معین میرساند. و از طرفی ثابت شده که روابط فیزیکی و مکانیکی اجزاء ساده کافی نیست که حرکت موجوداتی را که در خطسیر تکاملی حرکت میکنند توجیه کند و این اعمال هدفی غالباً در وجود حیوانات نیز مخفی از شعور و از اراده آنها انجام مییابد. توافق و هماهنگیهایی که در وجود نباتات و حیوانات است با روابط مکانیکی که اجزاء آنها را بمنزله يك دستگاه ماشین فرض کنیم قابل توجیه نیست. چنانکه در علوم امروز ثابت و میرهن شده است. علیهذا مبدأ این توافق و هماهنگی بین اجزاء مختلف طبیعت چیست؟ و چرا يك مجموعه از ذرات واحدی را تشکیل میدهند و آن واحد يك سیر تکاملی را آغاز میکنند؟ و بمبارت دیگر این توجه بههدف بین مجموعه های مختلف که ما در طبیعت می بینیم از کجا پیدا میشود؟ و از چه راهی قابل توجیه است؟ زیرا نه خود طبیعت شاهر است و نه این هدفها مقتضای ذات هر واحد از اجزاء این مجموعه ها است.

پاسخ این سؤال را در مقاله های آینده خواهیم داد. در اینجا همینقدر اشاره میکنم که همین جهت است که فلاسفه را مجبور کرده است که بیک اصل تنظیم کنند احترام کنند و برای تمام جهان يك حیات کلی قائل شوند که او بمنزله جان جهان و جهان همچون بدن او است و این جهت بالاخره ما را مذهب میکند که بیک تدبیر عامی در سراسر جهان قائل شویم. چیزیکه هست طرز این تدبیر عام و تنظیم عام را با تدبیرهای بشری در مصنوعات خود نمیتوان قیاس گرفت بحث کلی این تدبیر عام را با توجه بفرضیه ها و نظریه هائی که مادیین و غیرمادیین در اینزمینه اظهار داشته اند و با توجه بانچه متکلمین یا سایر کسانیکه غوری در علم الهی ندارد اظهار داشته و با وضع و مصنوع بشری قیاس گرفته اند و در مقاله های آینده خواهد آمد.

همچنین میگوئیم امروز بامدادان برای خریدن حوائج خانه بیازار میرفتم اتفاقاً با فلان دوستم برخورد نمودم و فلان گزارش را بمن داد.

و همچنین میگوئیم با اتومبیل از تهران ساعت نه بسوی قزوین رهسپار شدیم و بنا بود تا ساعت دوازده برسیم ولی اتفاقاً میان راه ماشین عیب کرده، یکساعت ما را لنگت نمود.

و همچنین میگوئیم چند سال پیش اوضاع اقتصادی و آرامش کشورها بد نبود و مردم دست باصلاحاتی زده بودند اتفاقاً جنگ جهانی دوم پیش آمده، نظام موجود زندگی را بهم زد.

در این مثالها و صدها مثال دیگر اگر کنجکاوئیم خواهیم دید حوادثی که بآنها نام اتفاق و اتفاقی داده‌ایم (در مثال ۱ سرما و تأثیر او، در مثال ۲ ملاقات دوست و گزارش آن، در مثال ۳ عیب کردن و لنگت شدن ماشین، در مثال ۴ حدوث جنگ جهانی و آثار آن) نمیخواهیم بگوئیم علت فاعلی نداشت و فعل بی‌فاعل بوجود آمده زیرا علت فاعلی هر یک از حوادث در مثالهای مزبوره پهلوی خود حادثه معلوم است.

بلکه میخواهیم بگوئیم حادثه اتفاقی در هر یک از مثالها ارتباطی بعمل و عواملی که در مثال ذکر شده نداشت، از جریان آنها پیش‌بینی نمیشد. مثلاً در مثال محصول و سرما (مثال ۱) طبیعت درختهای میوه و سبز شدن بهاری و شکوفه باز کردن و بار نگاهداشتن و بواسطه تغذیه میوه را بزرگ نمودن و بالاخره این مجموعه، این غایت را (سرما و از میان رفتن میوه) در دنبال خود نداشت و پیش‌بینی نمیشد پس حادثه اتفاقی غایتی است که بدون ارتباط بفاعل و بی‌اقتضای فاعل در دنبال کار بیاید. و از این جا است که در جاهائی که ارتباط فاعل و فعل و غایت درست است نمیشود دعوی اتفاق نمود. مثلاً درست نیست بگوئیم: همه پله‌های نردبان را بالا رفتم اتفاقاً بیام رسیدم؛ هرچه آب در حوض بود بیرون کشیدیم اتفاقاً حوض خالی شد، سنگی از دیوار جدا شده و پائین آمد و اتفاقاً بزمین رسید.

و با تأمل در این بیانات دستگیر میشویم که در مورد اتفاق، باید سلسله‌ای از علل، معلول خود را بوجود آورند و یکرشته دیگری

از علل نیز معلول دیگری را موجود سازند و بواسطه برخوردی که میانشان پیدا میشود سلسله دوم در مجرای سلسله اول تصرف و تأثیری موافق یا مخالف انجام دهند که با سلسله اول ارتباط نداشته باشد.

از روی هم رفته سخنان گذشته دستگیر میشود که: (اتفاق، پیدا شدن غایتی است که ارتباط بفاعل یا فعل نداشته باشد) و از این بیان میتوان فهمید که مادیین در تشخیص مفهوم اتفاق راه خطا پیموده‌اند.

اینان گاهی که در قانون علت و معلول سخن میرانند می‌گویند پیدایش و پیشرفت علوم بثبوت رسانیده که قانون علت و معلول ثابت بوده، اتفاقی در کار نیست و گاهی که از غایات آفرینش سخن بمیان می‌آید از ریشه منکر شده و می‌گویند هر موجودی که با جهازهای مخصوصی از قوی و اعضاء مجهز شده نه برای اینست که منافع و نتایج آنها در وجودش منظور بوده بلکه چون ابزار مخصوص را داشته راهی که موافق آنها است می‌پیماید و نتیجه این دو سخن اینست که اتفاق را وقتی که نفی کرده‌اند بمعنی نفی علت مادی و وقتی که اثبات کرده‌اند بمعنی نفی علت فاعلی (یا نفی علت غائی) گرفته‌اند.

و روشن‌تر از همه اینکه در نکوهش متافیزیک می‌گویند که طرفداران متافیزیک جهان را اتفاقی و مخلوق از عدم میدانند (یعنی بی‌علت مادی سابق) و همچنین خدا را موجود اتفاقی میدانند (یعنی بی‌علت فاعلی) و همچنین اعتقاد بمعجزه، قول باتفاق و استثنا است (یعنی نقض کلیت قانون علت و معلول) و همچنین اثبات اختیار در افعال افراد، مستلزم اثبات اتفاق میباشد (یعنی نفی جبر علت). چنانکه از این سخنان پراکنده که نشان دادیم پیدا است این گروه از اسم اتفاق معنی حقیقی او را (غایت غیر مرتبط بعلت فاعلی) گرفته و معنی دیگر (فعل بی‌فاعل یا ماده) بوی داده‌اند و باین اندازه نیز نساخته و متافیزیک را با قول بوجود اتفاق متهم داشته و این نسبت ناروا را داده‌اند با اینکه بگوایی مثالهایی که صدها امثال آنها در مطالب علمی و فلسفی و محاورات روزانه از این گروه سر میزند صد در صد مثبت

وجود اتفاق میباشند!!

بهر حال شبهه‌ای که دامن‌گیر مادیین گردیده اینست که: حوادث عمومی که با همدیگر جور آمده و توافق نشان میدهند مانند دارا بودن کره زمین بمواد و حوادثی زمینی و فعل و انفعال‌های جوی مانند حوادث آسمانی و فصول اربعه و دوری و نزدیکی و سایر اوضاع زمین نسبت بخورشید و ستارگان که یک رشته حوادث منظم و مرتبط بهم نتیجه میدهد و در نتیجه انواع موجودات زمینی از نبات و حیوان و انسان استفاده‌های شایانی در بقای خود از آنها مینمایند و همچنین تجهیزاتی که انواع این موجودات در ساختمان موجود خود داشته و بواسطه آنها تصرفاتی در مواد خارجی نموده و افعالی بنفع بقای خود انجام میدهند و بالاخره همه توافقی‌هایی که در نظام طبیعت مشهود بوده و با بقای انواع موجودات وفق داده و با نفع آنها تطابق میدهد از غیر راه غایت‌گیری و با فرضیه‌های علوم طبیعی از قبیل تنازع بقاء، غلبه قوی و تبعیت محیط و جز آنها قابل توضیح بوده و نیازی بدستگاه غایت در آفرینش نیست.

بچه دلیل میتوان گفت و از چه راه بگوئیم که جهان پهناور هستی با نظام شگفت‌آور خودش از برای انسان آفریده شده و یا اینکه جهان باستثناء انسان برای حیوانات دیگر بوجود آمده است و همچنین...

بلکه از روی فرضیه‌های علمی، جهان هستی توده‌انبوهی است از انرژی که باتراکم گروهی از خود اجزای اتمی ماده را بوجود آورده و با ترکیب اجزاء اتمی عناصر را و با ترکیب عناصر، اجسام بیشماری را تهیه نموده و با حرکت و تحول عمومی پیوسته صور و خواص آنها در تغییر میباشند. آنگاه هر پدیده‌ای که اجزاء ساختمانش یا خواص آنها باهم وفق نمیدهد یا باخارج از خود و قویتر از خود برخورد میکند بزودی از میان میرود و پدیده‌هایی که قابل بقا و خالی از معارضه میباشند به زندگی خود با تناسل‌یابی تناسل ادامه میدهد. بااینهمه اینها نیز از تأثیر محیط بر کنار نبوده و تدریجاً تحولاتی در ساختمان یا خواص خود گرفته بامحیط سازش مینمایند چنانکه شواهد

زیادی برای اثبات این نظر از کتب طبیعی میتوان بدست آورد. گذشته از این، با استقراء، پدیده‌هایی میتوان پیدا کرد که سودی برای آنها متصور نیست که غایت خلقت آنها قرار بگیرد مانند روده اعور و برخی از غده‌هایی که در بدن انسان درست میشود و مانند پستان مرد و مانند پرده میان انگشتان برخی مرغان غیرآبی و جزء آنها.

پاسخ این شبهه اینست که ما بی‌اینکه در اجزای این بیان خورده‌گیری نمائیم با تسلیم همه این سخنان سه اصل مسلم علمی زیرین را یادآوری مینمائیم:

۱- جهان هستی بواسطه ارتباط و تأثیری که همه اجزایش در همه اجزایش دارد یکواحد حقیقی را تشکیل میدهد.

۲- فعالیت‌های تویهم پیچیده این واحد روی یک نظام مرتبی است که هیچگونه استثنائی در وی نیست (قانون علت و معلول).

۳- این جهان با نظام مخصوص خویش پیوسته در تحول بوده و رو به تکامل میرود.

با در نظر گرفتن سه اصل نامبرده و با بیانی که در مفهوم غایت کردیم آیا در مورد هر حادثه‌ای که بنفع برخی از موجودات تمام میشود نباید گفت که این پدیده در چینش سلسله علل هر دو طرف که بالاخره بیک واحد برمیگردند منظور بوده و از همانجا صفت ضرورت بآن داده شده چنانکه قبلاً اشاره شد (درین بیان، مراد منظور بودن تصویری و فکری نیست بلکه مراد غایت کمالی و جبری است) و آیا جز این راهی هست؟

و آیا در موجوداتی که هر یک از آنها با ساختمان مخصوص و ابزار ویژه وجودی، بسوی کمالات مناسب خودشان رهسپار می‌شوند نباید گفت که آنها برای کسب این کمالات با خصوصیات وجودی مناسب آنها تجهیز شده‌اند؟

و آیا در مورد پدیده‌هایی که بواسطه تراکیب ناچور یا متناقض از میان میروند نباید گفت که آنها مقدمه وجود و لازمه پیدایش موجودات کاملتر دیگری میباشند و بنابراین غایت و فائده وجود این پدیده‌ها همان غایت و فائده وجود کاملترشان میباشد زیرا تا اینها موجود نشده و از خمیره وجود کاملتر جدا

نشوند وجود کاملتر پیدا نمیشود؟

مثل اینگونه پدیده‌ها مثل خراطه‌ایست که از دهانه رنده نجار کنار ریخته، و در نتیجه، از چوب ناهموار يك ذری درست بوجود می‌آید چه چوب ناهموار صلاحیت پیدا کردن شکل در را نخواهد داشت مگر با تباه شدن مقداری از ماده آن.

مثال دیگر: طرفداران ماتریالیسم دیالکتیک انقلاب خونین اجتماعی را با اینکه هزاران فجائع و حوادث ناگوار را در بر می‌گیرد برای استقرار رژیم سوسیالیستی یا کمونیستی که اجتماع کامل معرفی میشود تجویز، بلکه ایجاب میکنند و البته غایت وی نیز همان آرمان و غایت اجتماع کامل میباشد.

گذشته از این؛ بخش دوم اشکال (پدیده‌هایی یافت میشود که بیفایده هستند) مغالطه‌ای است که در وی از «نمیدانم» «نیست» نتیجه گرفته شده، آنچه مسلم است اینست که برای این گونه پدیده‌ها تا کنون فایده‌ای کشف نشده و این جز اینست که اینها در واقع نیز فایده ندارند. علاوه براینکه ممکنست آینده علم، فوایدی برای آنها کشف نماید.

### بخت خوب و بد

ما هر يك از کارهای خود را برای آرمان و غایتی که در نظرمان مشخص هست انجام میدهیم و از طرفی از روی قریحه مسامحه که در زندگی داریم پیوسته «غالب» را بجای «دائم» و «کلی» میگذاریم و از طرف دیگر البته برای رسیدن بهر مقصدی بحسب «غالب» راهی ویژه وجود دارد و آن همان کار و فعالیتی است که انسان را بآرمان و غرضی که در پایانش مشخص بوده و قرار گرفته میرساند. مثلا برای رسیدن بآب در زمین خشک، کندن چاه لازم است و برای رسیدن بسر منزل، پیمودن راه میخواهد و برای بردن سود، باید داد و ستد نمود و...

پایان هر يك از این راهها غایت و آرمان خود آن میباشد. غایت کندن چاه، رسیدن به آب و غایت پیمودن راه؛ رسیدن بسر منزل مقصود و غایت داد و ستد، بردن سود میباشد. همه اینها بحسب غلبه وقوع.

اکنون اگر کسی چاهی کند و بگنجی رسید و یا بسنگی مصادف شد که رنج او را بیسوده ساخته و یا کسی در یک معامله کوچکی بجای هزار ریال سود صد هزار ریال سود برد و یا همه ثروت خود را بزیان گذاشت و همچنین... درین گونه موارد غایتی پیش آمده که غایت فعل و معلول کار نبوده و چون برای هر حادثه علتی اثبات مینمائیم طبعاً در همین جا نیز علتی مجهول‌الیهویه اثبات میکنیم (بخت خوش و بخت بد یا بخت سیاه و بخت سفید).

و ازین روی کسی را که در تلاش عادی خود یا بی کوچکترین تلاش باغایتها و پیشآمدهای شیرینی روبرو میشود خوش بخت مینامیم و کسی را که پی در پی با حوادث تلخ و ناگواری روبرو میشود بد بخت میشماریم.

و در آثار گذشتگان از برای این موجود خرافاتی؛ اندام مخصوص و در خصوص وی افسانه‌های بسیاری یافت میشود و هنوز هم که هنوز است بخت در پیشآمدها و کارهای روزانه بشر دخالت‌های مستقیم و غیرمستقیم بسیار دارد.

ولی وقتی که باریک بینی کرده و بمحاسبه علل اینگونه حوادث پردازیم باشتباه خود پی برده، خواهیم فهمید که علت پیدایش این موضوع خرافاتی این بوده که ما «دائم» را بجای «غالب» گذاشته ایم. کندن چاه ۵۰ متری پیوسته انسان را بآب میرساند (که در نتیجه اگر بآب نرسید بدبختی و اگر به گنج رسید خوشبختی بوده باشد) بلکه گاهی بآب میرساند که در پنجاه متری سطح زمین آب موجود بوده باشد. چیزی که هست کندن چاه پنجاه متری همیشه انسان را بهمان چیزی که در پنجاه متری سطح واقع است میرساند. اگر آب است آب و اگر گنج است گنج و اگر سنگ است سنگ. و این دائمی است.

و البته موقعی که کندن چاه بگنج هدایت کرده از اینجهت بوده که در پنجاه متری سطح زمین گنج وجود داشته و با برداشتن خاک که روی او را پوشانیده بود گنج پوشیده پیدا شده و این علل و شرایط جز این، نتیجه نداشته است.

در همه موارد بخت سفید و بخت سیاه نمیتوانیم حادثه‌ای را پیدا کنیم که اثر مستقیم علل و شرایطی که در محل واقعه تراکم

نموده‌اند، نباشد و غایتی نمیتوانیم بیابیم که ارتباط ذاتی با اسباب و قوای حاضره و فعاله پیدا نکنند.

مسائلی که در این مقاله اثبات گردیده بشرح زیر است:

- ۱- هر حادثه زمانی نیازمند بعلت میباشد و با تعبیر عمومی‌تر هر ممکن محتاج بعلت است.
- ۲- چنانکه وجود علت، علت وجود معلول است عدم علت؛ نیز علت عدم معلول است.
- ۳- وجود معلول با علت خود رابطه‌ای دارد که با هیچ چیز غیر او ندارد.
- ۴- علتی که نسبتش با دو چیز متساوی بوده باشد نمیتواند یکی از آن‌دوتا را تخصیص بوجود دهد و همچنین یکی از آن‌دوتا نیز نمیتواند با چنین علتی بوجود اختصاص یابد.
- ۵- اختیار بمعنای ایجاد گزافی تحقق ندارد.
- ۶- علت دو قسم است: علت تامه و علت ناقصه.
- ۷- احتیاج معلول به علت از جهت امکان اوست نه از جهت حدوث و سابقه عدم.
- ۸- علیت و معلولیت دوری محال است.
- ۹- وجود علت تامه از وجود معلول خود قویتر است.
- ۱۰- علت بر معلول خود متقدم است و معلول از آن متأخر.
- ۱۱- استقلال و تمامیت وجودی معلول همان استقلال و تمامیت وجودی علت است.
- ۱۲- سلسله علت تامه معلولی نمیتواند تا لانهایت برود.
- ۱۳- دو علت مستقله یک معلول را نمیشود ایجاد کند چنانکه یک علت دو معلول مستقل را.
- ۱۴- علت بچهار قسم منقسم میشود - علت فاعلی، علت غائی، علت مادی، علت صوری.
- ۱۵- هیچ معلولی بی علت فاعلی نخواهد بود.
- ۱۶- هر معلول مادی علت مادی میخواهد.
- ۱۷- ماده دیگری بسیط‌تر از ماده جسمانی باید اثبات کرد.
- ۱۸- هر معلول مادی علت صوری میخواهد.



- ۱۹- هیچ معلولی بی علت غائی نخواهد بود.  
۲۰- اتفاق و بخت وجود ندارد.

پایان